

بسم الله الرحمن الرحيم

و من احسن قولاً ممن دعا الى الله و عمل صالحاً

بمناسبت بحثهایی که با شما روزهای شنبه داریم و چون ظاهراً آخرین بحثی است که به عنوان بحث اخلاقی شنبه ها در فقه مطرح می شود من چند مناسبت را در نظر گرفتم دوست دارم که یک بحثی محضر شما داشته باشم. یکی بحث نیمه شعبان هست که در آستانه نیمه شعبان قرار داریم بحث ماه مبارک رمضان و آستانه تبلیغ تعطیلی تابستان هست که آرام آرام میاید. اولین نکته این که میدانید که ما در مقابل وقتمان مسئولیم. نه فقط از این بابت این که از وقتمان استفاده کنیم مسئولیم بلکه در این باره که بهترین استفاده را هم داشته باشیم مسئولیم. و همانطور که حق نداریم که مالمان را تلف کنیم حق نداریم که وقتمان را هم تلف کنیم روایاتی که داریم که ذیل این آیه است که وقفوم انهم مسئولون هست اگر ملاحظه کنید به این مطلب میرسید. به عبارت دیگر وقت من و شما سهم امام است. و سهم امام را نمی شود که معطل گذاشت اولاً و نمی شود که در غیر طریق رضایت امام زمان خرج کرد ثانیاً.

نکته دیگر این که ما در برخی از روایات ما روحانیون ما طلاب در برخی از روایات به عنوان کافل ایتم آل محمد ص معرفی شدیم. در جلد دوم بحار همان اوائل صفحه سه و چهار به این عنوان مطرح شده من فکر می کردم که چرا به عنوان کفیل گفته نشده .. ضمن اینکه ایتم را معرفی کردند به شیعیان (موالیان اهل بیت) کافل بار بیشتری تا کفیل دارد. کفیل یعنی ضامن کسی ضامن کسی میشود که از زندان بیاید بیرون کافل به معنای ضامن می آید اما به معنای عائل به معنای قائم به امر کسی یعنی اگر گفتند که زید کافل امور عمرو است یعنی کارهای عمرو بر دوش زید است. رئیس خانواده را کفیل نمی گویند به او کافل می گویند و من و شما به عنوان کافل ایتم طبق روایات معرفی شدیم . این جاست که وظیفه دلالت و هدایت و دستگیری معلوم می شود و رسالتی که من و شما طبق آن روایت در برابر ایتم آل محمد داریم. این جاست که اهمیت تبلیغ معلوم می شود. بنده نه این که فراموش کرده باشم که بارها و بارها راجع به تبلیغ با شما صحبت کرده باشم. هر وقت مناسبتی مثل ماه رمضان در پیش بوده عرض کردم و در این باره صحبت کرده و این به دلیل اهمیت مطلب بوده است. از این جهت ماه رمضانی که در پیش داریم باید که برنامه ریزی کنیم . حالا یک دفعه کسی نمی تواند عذری دارد کار اهمی دارد ولی به صرف این که بگوید من که ا احتیاج مادی ندارم من که فلان من که خدای ناکرده این گونه استنباطات دامان ما را نگیرد. سعی کنیم که این توفیق را به هیچ وجه از دست ندهیم. اما حالا که بحث تبلیغ شد می دانید بحث مهمی که هست این که مبلغ چه بگوید و چه نگوید چگونه بگوید و چگونه نگوید. سه آیه در قرآن داریم که به نظر من میرساند که مبلغ چه باید که بگوید اولین چیزی که قرآن بر آن تاکید دارد این است که دعوت به خداوند است. نیاز نیست که ما چیزی را مقدر بگیریم ... و من احسن قولاً ممن دعا الى الله... اگر نخواهیم که چیزی سوبسید بدهیم و توجیه کنیم این آیه مستقیماً دعوت به خود خداست. در آن روایت که موسی مامور به تبلیغ شد. عرض کرد به خدای متعال که بروم تبلیغ چه بگویم؟ فرمود از من بگو و بعد خدای متعال توضیح داد یعنی من را محبوب خلقم قرار ده و خلق را هم محبوب من کن. حالا ببینید که یک مبلغ چگونه باید دعوت به خدا و جلوه دادن خدا و نعمتها و فضل خدا را در چشم مخاطبان تجسم کند که حق تبلیغ ادا شود. پس دعوت الى الله اولین رسالت است. دوم دعوت به امامت و ولایت البته قسیم رسالت و نبوت نیست. منتها چون بار اصلی در امامت و ولایت است دعوت به نبوت می شود آن آیه که می فرماید: ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم مستحضرید که این آیه فقط مربوط به قرآن نیست. و بگوئیم که قرآن است که وظیفه دارد که یهدی للتی هی اقوم و من هادی و من مبلغ وظیفه ندارم که تبلیغ کنم. این اشتباه است اگر قرآن هدایت می کند به التی هی اقوم

مبلغ دین هم باید که هدایت کند به التی هی اقوم حالا این التی هی اقوم می تواند که مصادیق متعددی داشته باشد. یک مصداق که چندین روایت برای آن داریم هدایت به ولایت است. یهدی الی الولاية تاکید هم می کنم که این ولایت برآیند نبوت و رسالت و امامت است. یعنی هدایت به نبوت و رسالت و امامت که همه این ها جمع میشود در ولایت. این هم رسالت دوم و لذا در زندگی انسان باید دعوت به ولایت دعوت به امام و دعوت به امام علیه السلام پررنگ باشد. گاهی وقتها انسان از امام زمان می گوید اما گم است. حتی ممکن است که برای امام زمان دعا کند ولی باز خودش هم معرفت لازم نداشته باشد و... انسان باید دعوت و تبلیغ و نام بردن او از امام زمان پررنگ باشد. به هر حال نیمه شعبان اگر نبود این فرصت را در ماه رمضان نباید از دست داد. ماه رمضان نبود تابستان و فرصتهایی که به وجود می آید و البته محرم هم همین طور صفر و فاطمیه هم همین طور رسالت من و شما دعوت به التی هی اقوم است. دعوت به ولایت و امامت و نبوت و این هاست. سوم دعوت به شریعت فقه و احکام من یک سوال می کنم پاسخش را شما بدهید به نظر شما اگر کسی ماه محرم یا رمضان منبری برود و از فقه نگوید و از احکام و واجبات و محرمات نگوید مردم از کجا یاد بگیرند؟ شاید نسل گذشته بدانند نسل جدید چه؟ و من فکر می کنم که از این جهت برخی از ما کوتاهی می کنیم. گاهی مسئله گفتن کسر شان شده به این دلیل که مثلا مهم تر از آن داریم!!

این آیه بعد الذین یبلغون رسالات الله.... رسالت الهی می تواند که یک بخشی از آن شریعت باشد چنان که رسالت چهارم هم از این آیه در می آید. دعوت به اخلاق دعوت به خودسازی این همه معارف بلندی که ما داریم و میدانید ما دستمان در بیان اخلاق خیلی بالاست این را از بنده قبول کنید که با فرقه های مختلف نشست و برخاست گاهی اوقات نکاتی که ما در اخلاق بیان می کنیم می بینیم که در مکاتب دیگر وجود ندارد. خیلی روی این نکته می شود که تاکید کرد و بررسی کرد. به هر حال یکی از دوستان می گفت که الان در اسناد سازمان ملل به عنوان یکی از مصادیق بارز و بزرگ حکومتی که بیشترین میزان حقوق بشر را در طول تاریخ مراعات کرده از حکومت کمتر از 5 سال امام علی علیه السلام نام برده شده احتمالا بر اساس همان نامه که امام به مالک اشتر داشتند... و می گفت بررسی کردم ببینم که این موضوع چگونه به سازمان ملل راه یافته رسیدم به اینکه یک سری کشورهای عربی حال یا سنی یا شیعه این کار را کرده بودند در هر حال منظور این است که ما در فرهنگ خودمان شاید در اجرا برخی نتوانند عملا پیاده کنند اما در مقام حرف مطلب زیاد است که میتوان آن ها را بیان کرد و از این منابع عظیم مثل نهج البلاغه استفاده کرد....

ما در بحث اخلاق اجتماعی اخلاق فردی و اخلاق زمامداران دست بلندی داریم و این که چقدر مراعات می کنیم یا نمی کنیم آن یک بحث دیگری است. اما حرف برای بیان زیاد است.

ماه رمضان نیمه شعبان و تابستان در پیش است اولاً از فرصتها باید که استفاده کرد و این طور نیست که ما آزاد باشیم در استفاده از وقتمان نه باید که جواب بدهیم و روایاتش را ببینیم و تبلیغ باید که بخشی از کار ما باشد در این ایام و به این چهار چیزی که عرض کردم دعوت به خداوند و دعوت به نبوت و ولایت و نبوت و فقه و شریعت و اخلاق البته نمی خواهیم که حذف کنیم دعوت به معاد دعوت به قیامت مهم نیست به هر حال وقتی گفته می شود دعوت به شریعت همه این ها را در بر دارد. نکته دیگری که من می خواستم که عرض کنم این است که هر چه انسان جلوتر می رود نیاز به امام زمان نیاز به یک مصلح الهی مقتدر که بیاید و دنیا را نظم دهد. یک زمانی که بحثهایی مطرح شد تحت عنوان تکنولوژی شعار دادند که علم آمد که مذهب را بمیراند. گفتند که مذهب و دین ساخته جهل انسان است و وقتی علم بیاید جهل می رود و وقتی جهل برود نتیجه آن هم مذهب باشد از بین میرود. باز بحث نظریه تکامل داروین (ترانسفورمیسم) که مطرح شد گفتند که مذهب را از بین برد. به عنوان یک نظریه علمی و بعداً هم معلوم شد که چندان هم ثابت نیست و اصراری هم بر رد آن نیست. ولی امروزه ثابت شده که هر چه جلوتر میرویم به امام زمان و یک مصلح مقتدر بیشتر انسان احساس نیاز می کند... این باعث می شود که ما روی رسالت خودمان تاکید داشته باشیم. دعوت به امام زمان و حاکمیت امام زمان این برنامه ها را برای مردم بیان کنیم البته این کارها یک درس هم دارد و آن اینکه بفهمیم که خودزنی نباید کرد. به نظر بنده بخشی از جرات آنها معلول خودزنی های ماست وقتی بخشی از حاکمیت رسالتش این است که بخشی از حاکمیت را بزند و به هیچ وجه هم کوتاه نیاید. اینها به طرف مقابل جرات میدهد واقعا اگر این هایی که بر شقاق و نفاق و اختلاف میدهند بدانند که نباید که هیچ بخشی از حاکمیت را تضعیف کرد.

به هر حال کسانی که در این وادی اظهار نظر می کنند باید که خیلی دقت کنند برخی از اظهار نظرها عامدانه و مغرضانه است و برخی جاهلانه و چه بسا که آنها هم خوششان بیاید. به هر حال آنچه به ما مربوط است این که این احساس نیاز به امام زمان را در هر مناسبتی جا بیندازیم.

بحث ما این بود که اگر کسی ناچار شد به دادگاه جور مراجعه کند آیا می تواند که مراجعه کند یا نه؟ البته اصل بحث ما این است که حکم قاضی غیر جامع شرایط چیست؟ مستحضرید هفته گذشته یک بابی را باز کردیم (فرض اختیار، حکم تکلیفی، حکم وضعی) این ها گذشت و ما وارد باب اضطرار شدیم. حالا دولت جمهوری اسلامی بخواهد که به دادگاه لاهه مراجعه نکند چه کار کند؟ یا کسانی که در یک کشور زندگی میکنند حالا اسلامی یا غیر اسلامی دادگاه دادگاه جامع شرایط نیست این جا چه کار باید کرد؟ اگر یادتان باشد ما گفتیم اگر اضطرار باشد تکلیفا جایز است فقط اشکالی که این جا بود و بنا بود که در مرحله تحقیق به آن برسیم اضطراری که این ها می گویند نه اضطراری که این ها می گویند مثل اکل میته بلکه یعنی اگر مراجعه نکند حش ضایع می شود. در عین حال می گویند که جایز است. بحث ساده ای نیست آیا با این شرایط انسان می تواند به چنین دادگاهی مراجعه کند و تبعیت رای کند؟ و اگر هم مدعی می شویم که حرام است به چه ملاکی؟

در مرحله تحقیق رسیدگی می کنیم. و اما بحثی که امروز و فردا داریم حکم وضعی دادگاه جور است اگر مراجعه کردیم و به ضرر ما حکم کرد باید که امتثال کنیم اگر به نفع ما حکم کرد آیا می شود که گرفت؟ مثلا پدران من و شما پنجاه سال قبل اختلافی داشتند با کسی و رفتند دادگاه زمان طاغوت و دادگاه به نفع پدران ما حکم کرده و مالی را به پدرمان داده اند و مال هنوز هم موجود است. آیا ما میتوانیم در این مال تصرف کنیم؟ آیا جد ما میتوانسته که در این مال تصرف کند یا نه؟ ببینید در مسئله سه صورت هست یک صورت جایی است که انسان یقین دارد آن چه که دادگاه جور حکم کرده است حش هست مثل یکی پول را به آقای داده و او هم انکار کرده ما رفتیم شکایت کردیم و مدارکی را به دادگاه نشان دادیم و دادگاه هم طبق مدارک حکم کرده که شما باید که پولت را بگیری و الان دادگاه به نفع من حکم کرده است. هیچ شکی هم ندارم که من به او پول داده ام حال یا یادش رفت یا عمدا انکار کرد و میدانم که حق دارم یا این که حجت دارم برحق داشتن این دو چه فرقی میکند؟ یک زمانی یقین دارد یک زمانی هم حجت دارد. مثل این که دو عادل به من می گویند پدر شما یک پولی را به فلانی قرض داد و برو از فلانی مطالبه کن من هم میروم و مطالبه می کنم او هم نمی خواهد که بدهد اما دو نفر عادل دارم و خودم هم یقین ندارم این جا یقین ندارم ولی حجت شرعی دارم و دادگاه هم به هر دلیل به همین دلیل حجت شرعی به نفع من حکم می کند. اگر این گونه باشد من میتوانم که بگیرم و اگر یقین دارم که حق ندارم و دعوا کردیم و من هم رفتیم و شکایت کردم و دادگاه هم به نفع من حکم کرد ولی من بینی و بین الله مطمئنم که حق ندارم. با زهم لا يجوز بحث جایی است که من شک دارم. بحث شبهه موضوعیه و شبهه حکمی مطرح است مثل این که من میدانم که این مال من است یا مال اوست. یا خانمی است و میخواهد که ارثش را بگیرد و کار به دادگاه می رسد آیا از عقار ارث میبرد یا نه؟ اختلافی است. اگر از مجتهدی تقلید می کند که او هم صاحب نظر نیست یا در شبهه موضوعیه نمی داند که به او قرض داده است یا نه؟ جایی که شک کند برخی گفتند که اگر قاضی حکم کرد می تواند که بگیرد ولی آقایانی که در این زمینه بحث کردند گفتند که این جا نمیتواند.

ما به چه عنوان به این آقا مجوز دادیم که برو پیش قاضی جور؟ گفتیم به عنوان استنفاذ حق یعنی گفتیم چون قاضی عدل نیست و هر چه قاضی هست جور هست تو هم می خواهی که به حقت بررسی راه دیگری نداری میتوانی مقابله به مثل کنی که یواشکی برداری چون یقین داری که حقت را نمیدهد. و میتوانی به این وسیله متوسل شوی وسیله ای که جایز نیست اما شما راه دیگری نداری. استنفاذ حق. اما این جا استنفاذ مشکوک الحق است و اذا گفتند که یک جا حلال است که انسان تصرف کند در آن چه قاضی جور حکم می کند آن هم جایی است که یقین دارد یا حجت شرعی دارد. که در این جا من مثال به دو عادل زدم سوال این است که اگر استصحاب دارد چه؟ مثلا سابقا قرضش داده نمیداند که از او گرفته یا نه. خود بدهکار میگوید که من دادم و طلبکار میگوید که من یاد نمی آید. و سندی هم نیست که فلانی طلبش را بدست آورد. و او هم وقتی طلب مدرک می کند بدهکار هم مدرکی ندارد آیا میتواند استصحاب کند آیا استصحاب حجت است یا نه؟

استصحاب کند و بگوید که طلبش دارم و میتوانم که بگیرم. به هر حال استصحاب هم مطرح است با این که من حجت دونفر عادل را مطرح کردم. به هر حال از حجت استصحاب هم می تواند که استفاده کند حالا یک دفعه رگ مقدسی اش گل می کند و

می گوید که نمی خواهیم ولی کاه هم در حیطة شرع می گوید که هر چه شارع حکم کند. یا یک سند رسمی است ما در فقه درباره سند رسمی و میزان اعتبار آن بحث نکردیم این که آیا جز حجت هست یا نه انشا الله سالهای آینده بحث می کنیم.
ببینید من خلاصه گیری کنم

قرار بر این شد که از نظر حکم وضعی فقط جایی که یقین دارد حجت شرعی دارد بتواند از برابند حکم قاضی استفاده کند و طلبش را هم بردارد و حقش را بگیرد ولی اگر مطمئن هست که حق ندارد یا واقعا شک دارد و حجت شرعی هم ندارد نه حق ندارد که ...

ولی یک نکته هست اگر طبق مذهب خودش طلبکار نیست ولی طبق مذهب خصم که یک سنی است طلبکار است این جا چه حکمی است؟ میدانید که این قضیه در کجا خودش را نشان میدهد؟ در بحث ارث. ما یک اختلافاتی در بحث ارث با اهل تسنن داریم. آنها می گویند که عصبه ارث می برد ما می گوئیم با وجود فرزند عصبه ارث نمی برد به همین خاطر هم درست کردند که عباس عموی پیامبر از پیامبر ارث می برد ما گفتیم که نه با وجود زهرا سلام الله علیها به عصبه ارث نمیرسد. حالا اگر ما عصبه هستیم و طرف ما هم سنی است طبق نظر خودمان ما نمی توانیم که از او بگیریم اما طبق مذهب آن ها می توانیم میرویم دادگاه مصر یا عربستان و آنها هم به نفع من شیعه حکم می کنند این جا آیا بر اساس قاعده الزام می شود از طرف گرفت یا نه؟ می گویند که امکان دارد به شرطی که خصماتان از اهل تسنن باشد البته این یک استثناست به خاطر قاعده الزام و قاعده الزام یعنی این که انسان طرف مقابل را وادار کند به قبول باور خودش الزموم بما التزموا به یا بما الزموا به انفسهم به هر حال طبق نظر اهل تسنن عصبه ارث می برد و شما که مدعی هستی ارث می بری. نکاتی دارد که فردا عرض می کنم.

الحمد لله رب العالمین